آفـریدن ملـت وحکـومـت بـرشـالـوده « منـش ِمـردمـی »

منش ِمردمی، دیدن نیکی دردشمنست

فریدالدین عطار

فـرق « منـش » با « هـوّیت »

« منش » با « هویت » ، نه تنها فرق دارد، بلکه پدیده ای متضاد با « هویت » نیزهست . « منش » ، اصلیست (چیتره= چهره= بذرومنشاء) که « ازخود » ، به خود ، صورت (چهره) میدهد ، وخود را میآفریند . چهره ، می چهرد . « هویت » ، یا از « اینهمانی یافتن با دیگری ، یا با ضدیت با دیگری » ، « خود میشود » . ولی درروند ِاینهمانی یافتن با دیگری نیز ، که خود شد ، درست « با آنچه اینهمانی یافته » ضد میشود ، چون دراو ، همیشه نفی وطرد اصالت خود را می بیند . بنا براین ، هویت ، تشخّص (شخصیت یافتن) ، از« ضدیت » با دیگریست . او، در « آنچه ، دیگری است » ، « درهرگونه تنوعی » ، ضد می بیند وازآن ضد میسازد ، تا به ازاین راه به خود شکل بدهد .

اینست که « منش ایرانی » ، به کلی ، پدیده ای ضد « هویت » است . ایرانی بودن ، هوّیت نیست ، بلکه « منش » است . « آفرینندگان منش ایرانی » ، شعرای بزرگی هستند که « روند پدیدارسازی اصل نهفته (چهره = چیتره) ، درصورت (چهره) هستند . فرهنگ ، به معنای « اصل چهره دهی به خود ، ازخود هست » . آنها ، دنبال « هویت » نیستند ، تا درضدیت یا اینهمانی یافتن با دیگری (هو= او) ، خود

بشوند . این گونه هویت یافتن ، سبب میشود که بلافاصله با آنچه اینهمانی یافته اند ، دشمن خونی میشوند . با « غربی » که خود را با اشتیاق ، اینهمانی میدهند ، سپس درک « غرب زده بودن » میکنند . با « اسلامی » که در اینهمانی یافتن ، هویت خود را می یابند ، درک « عرب زدگی ودشمنی ونفرت تلخ با عرب » میکنند . چون « منش مردمی ایرانی » ، برضد « هویت یافتن » است . او نیازی به « ضد ساختن از دشمن ، ضد ساختن از دیگری » ندارد ، تا « ازخود » بشود . اینست که برای او پدیده دشمن ودشمنی معنائی دیگر دارد .
اصل مردمی ، سرفرازی ، یا به عبارت دیگر، اصل ازخود بودنست . بدینسان، برضد « اصل شرّ ساختن از دشمن است » . مردمی ، هیچگاه ، کل وجود دشمن را شوم یا جنایتکار نمیسازد ، ودر فکر« نابود ساختن جسمانی واخلاقی دشمن » نیست . گرانیگاهِ خردِمردمی ، برای ایرانی شناختن دشمن از دوست ، یا خودی ازغیرخودی یا موءمن ازکافر نیست . دوست ، خوب وخیر ، ودشمن ، بد وشرّ نیست . مردمی ، سرفراز بودن ، یعنی « ازخود بودن است » . او دردشمنی با دیگری (با فرد دیگر، با خانواده دیگر، با قوم دیگر، با ملت دیگر، با طبقه وحزب دیگربا نژاد دیگر، با جنس دیگر) ، خود نمیشود .
دو واژهِ« خود » و « خدا » ، هردو، به معنای « ازخود بودن ، قائم به ذات خود بودن ، ازخود به فرازآختن است » . خدای ایران ، با ضدیت با خدایان ملل دیگر، با ضدیت با فرهنگ ملل واقوام دیگر، به وجود نیامده است . او برای خود شدن ، نیاز به دشمنی با دیگری ، به ضدیت با دیگری ، به غلبه کردن بردیگری ندارد . چنین « خود شدنی » ، پیکریابی اوج ضعف وسستی وناتوانیست . چنین خودی ، فقط در افزودن نفرت وکین توزی وپرخاشگری وستیزندگی و انتقام گیری و تحقیردیگری ، « خود » میباشد . « هویت او » از« ضدیت با دیگری » مشخص میگردد . چنین « خودی» یا «خدائی » یا « ملتی » یا « مذهبی ودینی » یا « حزبی» ، باید همیشه « دشمنی را

برای خود ، به عنوان اصل شرّ و فساد ودروغ » خلق کند ، تا آتش نفرت وکین توزی وقهروتهدید او را شعله ورسازد . اوبه آسانی از هرآنچه با او مختلفست ، نه تنها دشمن ، بلکه اصل شرّ ودروغ وبی اخلاقی وضدحقیقت » میسازد ، چون بدون این کار، نفرت وکین توزی وپرخاشگری اش ، خاموش میشود وهویت خود را ازدست میدهد وبی هویت میشود . اوهمیشه از « بی هویت شدن » وحشت دارد ومیگریزد . مردمی ، اصل ازخود، سرافرازبودنست ، وبرای خود بودن ، نیاز به نفرت وکین توزی و تجاوزگری به دشمنی ندارد .
« نامردمی » ازآنجا شروع میشود که فرد، یا قوم یا گروه یا ملت یا امت ، نمیتواند « ازخودش باشد » . راه خودشدن وخودبودن و« هویت داشتن » ، برای او آنست که خدائی یا آموزه ای یا ایدئولوژیئی خلق کند که از دیگری ، ازهمسایه ، از ملت دیگر، ازعقیده دیگر، ازحزب وطبقه دیگر، ازفرهنگ دیگر، دشمنی بسازد که اصل کل شرّ ، اصل دروغ وگمراهی ، اصل فساد وبی اخلاقی است . بدینسان شریعت اسلام ، خدای ایران را ، بزرگترین دشمن خود ساخت ، تا بتواند به خود « هویت » بدهد . ابلیس ، که عدو الله است ، خدای گبران ومجوسان ، یا به عبارت دیگر، خدای ایرانست که پیکریابی گوهر فرهنگ ایرانست . ابلیس که معرب « ال+بیس» باشد، همان آذرخش وآتش است که درفرهنگ ایران ، « آتش جان هرانسانی » است . ابلیس ، همان « عمرو= بومره = امرو » ، وهمان حارث (ارس = ارتا= اِ رِز) میباشد . بزرگترین گناه دراسلام ، پرستیدن خدای ایران بود . این خدا ، که اصل سرافرازی ومردمی وراستی ومهر درهرجانیست ، که اصل « به خود صورت دادن درهرجانیست » ، که اصل « اندازه گذارنده در هرجانیست » ، بیگانه وخارجی و « اعدا عدو » الله میشود . دراین آتش جانست که کشش گوهری به ازخود روشن شدن ، به ازخود، معیارخوب وبد شدنست . دراین آتش جانست که کشش گوهری به همیشه ازخود نوشدن وازخود سبزشدنست . دراین آتش جانست که کشش به ازخود بودن ، به اصل

مهروپیوندشدن ، به مردمی وراستی هست . شریعت اسلام ، میگوید که این کشش ها ی فطرت انسان ، همه « اغوای خدای بیگانه وخارجی ودشمن » است . این خدای دشمن است که اصل اغوا به شرّ وفساد وفتنه وکفردرهرانسانیست که باید « رجم = سنگسار» بشود .
بدینسان ، الله دراسلام ، هویت خود را یافت . الله ، درخدای ایران ، دشمنی را یافت که با ابلیس ساختن او ، توانست اطاعت وتابعیت وعبودیت وتسلیم شدگی و خود خوارسازی را فضیلت های شریعت خود سازد . با این تقواها وفضیلت ها ست که خدای دشمن که خدای ایران ، که فرهنگ ایران باشد ، خواروزشت ساخته میشود . با ضدیت بااین خداست که میتواند اصل آزادی وجوانمردی ومهر وراستی و استقلال خرد را درانسان ، ازبُن ، ریشه کن کند . خدای دشمن را با این فضائل و اخلاق اسلامی باید کوبید و شکست داد ، تا هویت اسلامی خود را یافت .
محمد با فرهنگ ایران ، که در عربستان نفوذ فراوان داشت ، آشنائی نداشت ، ولی از این خدای ایران (ارتا = ارس = حارث) که پیروان فراوان درعربستان داشت ، باخبربود که « تخم آتش یا آتش جان هرانسانی » بود . چنانکه پسرخاله اش که « نضربن حارث » نام داشت ، دراثرسفرهایش به ایران ازفرهنگ ایران اطلاع کامل داشت ازهمان نام پدرش ، حارث میتوان پیوند اورا بااین خدای ایران بازشناخت . نضر ابن حارث ازکتب فارسیان اطلاع داشت وکسیست که الحان فارسی را با عود مینواخت و داستانهای کهن ایران را خوب میدانست .
نضربن حارث درست دربرابر محمد درمکه قد برمیافراشت و معتقد بود که اعراب نباید رو به یهودیت ومسیحیت بیاورند ، بلکه باید روی به فرهنگ ایران بیاورند تا مدنیت پیدا کنند . او با سخنرانیهایش درمکه ، بازار محمد را که فقط از قصص یهود سخن میگفت ، به کلی کاسد کرده بود . بدینسان محمد ، دشمن سرسخت پسرخاله خود بود و دراولین امکانی که درجنگ بدر دست داد ، امر به قتل او داد .

محمد دراثرسفرهایش به فلسطین و آشنائی با خانواده خدیجه ، اطلاعات شفاهی از دین یهود داشت ، طبعا راهی جزآن نداشت که شریعت اسلام را بر زمینه اطلاعات شفاهیش از دین یهود با اندکی دستکاری ، بسازد . قبائل اوس وخزرج اورا به مدینه اورا بدین علت دعوت کردند ، چون درمدینه ، جامعه بزرگ یهودی وجود داشت . آنها محمد را بدین علت به مدینه فراخواندند تا دین عربی درمقابل دین یهودی بسازد . و با قرض کردن شریعت اسلام از یهودیت ، اسلام وعرب ، « هویت خود را یافت » . قرض کردن اصالت خود از دیگری ، چنانکه درپیش آمد ، درپایان به دشمنی با دیگری میانجامد ، و سرانجام ، منشاء اصالت خود را ، اعدا عدو خود وضد خود درمی یابد ، و همیشه درصدد آنست که آنرا ازدید اخلاقی وجسمانی نابود سازد ، تا این لکه ننگ را از هویت خود پاک سازد ، تا بتواند خود را به نام اصل بودن ، جا بزند .بدینسان ، اسلام نخست درعربستان جنگ با یهودیان را آغازکرد تا آنان را درعربستان نابود سازد . وسپس بلافاصله پس ازمرگ محمد به جنگ با ایران پرداخته شد ، چون هویت اسلام که « تسلیم شدن وعبودیت واطاعت ازامرو وسجود ورکوع یا نگون ساختن سر » است، برضد « آتش فرا یازنده وسرفرازخدای ایران » بود ، وطبعا نیازمبرم ، به « نابود ساختن خدای ایران وفرهنگ ایران » داشت . بدینسان دو تصویر از « دشمن » ، که ابلیس و فرعون باشد ، «هویت اسلام » را معین میساخت . دراینهمانی یافتن با یهودیت ، تصویر فرعون را به عنوان دشمن وضد ، به ارث برد . فرعون درقرآن ، همگوهر وهمسرشت ابلیس میباشد .

فرعون وار، لاف انا الحق همی زنی
وآنگاه ، قرب موسی عمرانت ، آرزوست – سعدی

فریدالدین عطار، درداستان ابلیس و عصیانش (که درپیش آمد) برای شناخت حقیقت ولو برضد حکم الله باشد ، « جستجو » را گرانیگاه افکارش قرارمیدهد چون این خدای ایران گوهر خود را « جویندگی

» میدانست ، نه « همه دانی » . او درمصیبت نامه نیز ، درست درهمان فرعون ، که « نماد دشمن وابلیس » درقرآن است ، بزرگترین نیکی ها را می یابد » . فرعون ابلیسی ، دهنده آزادی به همه جویندگان میشود .
درکافرومشرک ، جوانمردی و بزرگواری و نیکی می یابد . فرعون ، معنای « داد » را چنان میگسترد که همه الاهان نوری (یهوه و پدرآسمانی والله) از دادن آن روبرمیگردانند . دراین قصه ، درست ازحقایقی سخن میگوید که هرگز نمیتوانست آنهارا آشکارا بگوید . فرعون ، دررود خانه نیل صندوقی (تابوتی) را می بیند که موسای کودک درآن نهاده شده است :

گفت : چون تابوت موسی برشتاب
دید فرعونش ، که می آورد آب
چارصد زیبا کنیزک همچو ماه
ایستاده بود پیش او به راه
گفت با آن دلبرانِ دلنواز
هرکه آن تابوتم آرد پیش باز
من زملک خویش ، آزادش کنم
بی غمش گردانم وشادش کنم
گرچه رفتند آن همه ، ... یک دلنواز
شد به **سبقت** ، پیش آن تابوت باز
برگرفت ازآب و در پیشش نهاد
پیش فرعون جفاکیشش ! نهاد
لاجرم ، فرعون ، عزم « داد » کرد
چارصد مه روی را آزاد کرد
سائلی گفتا که ای **عهدت** درست
گفته بودی هرکه تابوت از نخست
پیشم آرد باز، دلشادش کنم
خلعتش درپوشم ، آزادش کنم

کارچون زان یک کنیزک گشت راست
چارصد را دادن آزادی چراست ؟
گفت اگرچه جمله در نایافتند
نه به بوی یافتن ، بشتافتند
جمله را چون بود امید یافتن
برهمه باید چو شمعی تافتن
گریکی زان جمله ، ماندی نا امید
شب شدی برچشم او روز سپید

دراین قصه ، تابوت یا صندوقی که کودک درآن هست ، نماد اندیشه « گنج مخفی = جی بون = زهدان خدای زندگی » است که درهرانسانی ، نهفته میباشد . فرعون نیز نمیداند که دراین صندوق چیست . فرعون خودش هم جوینده است . درفرهنگ ایران ، خدا ، واسطه ای نداشت ، بلکه « گنج نهفته در درون هرانسانی » بود ، و هرفرد انسانیست که باید درزندگی ، این خدای نهفته درضمیرخودرا بیابد ، واین بنیاد اخلاق ودین وداد و زیبائی وبهزیستی ومهربود . درجستجوی گنج نهفته است که انسان، « خودش را می یابد » ، « ازخودش ، پیدایش می یابد ، به خودش میرسد » . این همان اندیشه « منش = چهره » است که طرح شد، که کاملا برضد « هویت یابی » است . دراین قصه ، درست فرعون هست که همه را به جستن این گنج نهفته برمیانگیزد . دراینجا ، پدیده « سبقت ورقابت » ، برای به رسیدن به « آزادی » طرح میگردد . فرعون میگوید هرکه زودتر دراین جستجو ،به این هدف برسد ، او از تابعیت من ، آزاد میشود . هدف حقیقی همه ، رسیدن به آزادی خود هست . آنها همه میخواهند به گنج نهفته زودتربرسند ، تا « آزاد بشوند » .غایت همه آزادی است . این گنج نهفته است که به آنها آزادی میدهد . ولی برغم آنکه فقط یکی برنده میشود ، فرعون ، هرچارصد بنده را آزاد میکند . مسئله بنیادی ، رسیدن به هدف یا گنج نیست ، بلکه مسئله بنیادی « جستجوی گنج برای رسیدن به آزادی » هست . آزادی یا گنج ،

درخود همان جویندگیست . برای فرعون ، عدالت آن نیست که کسی کاری را تمام کرده باشد تا پاداش بگیرد ، بلکه آنکه به جد برای یافتن گنج میکوشد ، او برنده « آزادی » است . ازاین رو هرچند که برنده ، سزاوارپاداش است ، ولی او به آنانیکه مسابقه را نیز باخته اند، همان پاداش را میدهد ، و این را درست « داد » میداند . همه به امید رسیدن به گنج ، جُسته اند وکوشیده اند ، با آنکه به گنج نرسیده اند ، ولی درهمان « جویندگی » ، گنج را یافته اند . او به همه جویندگان گنج ، آزادی میدهد ، و این را فضل وعنایت ولطف نیز نمیداند ، بلکه آن را « داد » میداند . فریدالدین عطار، بدینسان دربزرگترین دشمن ، چنین بزرگی و جوانمردی و آزادیخواهی و دادی که گوهرش مهرورزیست می بیند .